

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) در دو جا مسئله‌ی قدرت شرعی، طریق احراز و فرض شك در قدرت شرعی را مطرح کردند. آنچه در فوائد الاصول بود را بیان کردیم و مناقشاتش را هم ذکر کردیم. اما عرض کردیم در کتاب اجود التقريرات که دوره‌ی دوم اصول مرحوم نائینی هست و به قلم مرحوم آقای خوئی (قدس سره) نوشته شده، در بحث ضد این بحث را دارند و شاید اختلاف یا نکات اضافه‌ای را آنجا ذکر کردند که لازم است این بحث را بر حسب آنچه در اجود التقريرات آمده بیان کنیم^[1].

کلام مرحوم نائینی در اجودالتقریرات

امروز کلام نائینی را بر حسب آنچه در اجود التقريرات آمده ذکر می‌کنیم؛ ایشان دو تا إن قلت آوردند و جواب دادند.

إن قلت اول: بنا بر اینکه قدرت را از راه خطاب استفاده کنیم نه از راه عقل، هیچ راهی برای کشف ملاک نداریم. در نتیجه تصحیح ضد عبادی از راه وجود ملاک، بسته می‌شود. در توضیح تقریباً همان مطالب فوائد الاصول را می‌فرمایند. توضیحش این است که اگر قدرت را از راه عقل استفاده کنیم یعنی اگر مولی تکلیفی کرد و عقل گفت تکلیف به عاجز قبیح است و این تکلیف در صورتی است که مکلف قادر باشد و از اطلاق استفاده می‌کنیم که این فعل چه قدرت باشد و چه نباشد ملاک دارد و تشبیه به مسئله‌ی ابتلاء می‌کنند.

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) یکی از شرایط تنجّز تکلیف را ابتلاء مکلف قرار داده. اگر شارع تکلیفی را متوجه مکلفی کند که مورد ابتلای او نیست. مثلاً بگوید از آن ظرفی که در کاخ کرملین است آب نخور! چه زمانی مکلفی که در قم هست آنجا می‌رود؟ چه زمانی به آن کاخ راهش می‌دهند؟ چه زمانی از آن ظرف می‌تواند بخورد؟ اینجا می‌گویند این تکلیف منجّز نیست چون خارج عن دایرة الابتلاء. اما آیا خروج از دایره‌ی ابتلا به این معناست که این فعل ملاک هم ندارد؟ مستشکل می‌گوید همان طور که در اینجا مسئله‌ی خروج از ابتلا ربطی به ملاک ندارد و ملاک مطلقاً موجود است در ما نحن فیه هم اگر قدرت را از راه عقل استفاده کردیم ملاک موجود است، چه قدرت عقلی و تکوینی باشد و چه نباشد.

اما اساس اشکال روی این است که قدرت را از راه خطاب استفاده کنیم. یعنی خود طلب و خطاب اقتضای تقیید متعلقش را دارد و تضییق می‌کند. فکأنه قید المتعلق بحال القدرة لفظاً اینکه ما می‌گوئیم خود خطاب قرینه است بر اینکه متعلق در ملاکش قدرت دخالت دارد گویا این است که خود متعلق را لفظاً به قدرت مقید کند. چطور در جایی که مولی در لفظ بالصراحة قدرت

را مطرح می‌کند می‌گوئید این قدرت کاشف و دخیل در ملاک است؟ اینجا هم که از خود خطاب از اقتضای خطاب، از اقتضای طلب این را می‌فهمیم همینطور است در نتیجه اصالة الاطلاق نداریم. روی مبنای نائینی که قدرت را از خطاب استفاده می‌کنیم در جایی که شك کنیم که آیا قدرت در ملاک دخالت دارد یا نه؟ اطلاقی نداریم تا بخواهیم به اصالة الاطلاق تمسک کنیم.

سه بیانی که قبلاً در فوائد الاصول عرض کردیم اینجا هم می‌آورند و می‌گویند اولاً اطلاقی نیست چون خود خطاب متعلق را تقیید می‌کند. ثانیاً اگر کسی بگوید معلوم نیست خطاب مسلماً متعلق را مقید کند می‌گوئیم صلاحیت و قابلیت برای تقیید دارد. ثالثاً اگر صلاحیت هم نداشته باشد اطلاق جایی است که اگر مولی قید را اراده کند ولی در کلامش قید را نیاورد نقض غرض لازم بیاید اینجا نقض غرض لازم نمی‌آید چون اگر مکلف قدرت نداشته باشد انجام نمی‌دهد. فرق کلام فوائد و اجود در این است که اولاً اینجا در قدرت عقلی ما نحن فیه را به مسئله‌ی ابتلا تشبیه کردند و ثانیاً در جوابش نکاتی است که در فوائد نیست و ثالثاً اینجا نائینی مطالبی که در فوائد هست را تفکیک و دسته بندی کرده.

ایشان در جواب مستشکل می‌گوید یا متعلق طلب به حسب ظاهر و لفظ، مقید به قدرت است مثل آیه‌ی حج و آیه وضو. در آیه حج «لله على الناس حج البيت من استطاع»، در آیه وضو هم «فإن لم تجدوا ماءً فتيمموا سعياً طيباً»، ایشان می‌فرماید اینجا تقیید کاشف از این است که قدرت در ملاک دخالت دارد، چرا؟ می‌فرمایند «بداهة انه لا معنى لأخذ قید فی متعلق الطلب إثباتاً إذا لم یکن دخیلاً فی الملاك ثبوتاً» اگر اثباتاً قیدی در کلام آمد، این قید در مقام اثبات کشف از دخالت در مقام ثبوت دارد. اگر مولی گفت من استطاع، اگر گفت فاتقوا الله ما استطعتم، این قید ظهور دارد که در ثبوت و در واقع این قدرت در متعلق امر دخالت دارد که فعلاً بحث ما در این نیست.

اما عمده این قسمت است که «اما إذا لم یکن متعلق الطلب مقیداً بالقدرة فی مرتبة سابقة على تعلق الطلب» اگر متعلق قبل از آنکه طلب مولی به او تعلق پیدا کند مقید نباشد بلکه بگوئیم اعتبار قدرت از حین عروض طلب، یا از راه عقل و یا از راه اقتضای خطاب می‌آید و متعلق قبل از عروض طلب مطلق است. نائینی این برهان را می‌آورد که در فوائد نبود. می‌فرماید «فمعروض الطلب فی مرتبة سابقة على عروضه... یكون مطلقاً لا محالة». اگر گفتیم اعتبار قدرت از حین عروض می‌آید، معروض قبل از عروض طلب باید مطلق باشد. «و التقييد فی مرتبة لاحقة و هی مرتبة عروض الطلب لا یعقل ان یكون تقییداً فی مرتبة سابقة علیه» متعلق قبل عروض الطلب فی مرتبة سابقة است. عروض طلب که از آن قدرت را می‌فهمیم یا عقلاً یا خطاباً، فی مرتبة واحدة است. محال است چیزی که در مرتبه لاحقه است بتواند در مرتبه سابقه تأثیر بگذارد.

دوباره عبارت را می‌خوانم؛ «و التقييد فی مرتبة لاحقة»، مرتبه لاحقه جایی است که طلب روی متعلق آمده «و هی مرتبة عروض الطلب لا یعقل أن یكون تقییداً فی مرتبة سابقة علیه» نمی‌تواند تقیید در مرتبه سابقه بشود. «و بالجملة المادة التي يعرض عليها الطلب و ان كانت مقيدة بالقدرة عليها حال عروضه إلا ان إطلاقها فی مرتبة سابقة علیه یکشف عن عدم دخل القدرة فی الملاك» می‌گوید در جایی که مولی متعلق را مقیداً نیاورده، این متعلق قبل از عروض طلب مطلق است و محال است که این مرتبه‌ی لاحقه کشف از این کند که قدرت دخیل در مرتبه‌ی سابقه است.

قدرت به میدان می‌آید یعنی مثلاً بر صلاة به قول بعضی از اساتید قدیمی‌مان با همه بند و بیلش - ملاک، اجزاء، شرایط و... - طلب عارض می‌شود. نائینی می‌گوید محال است که بخواهد در آن مرتبه‌ی سابقه تأثیر بگذارد. مرتبه‌ی لاحقه که موجود می‌شود بعداً کیف یعقل که مؤثر بشود در وجوب که سابقاً موجود است. همیشه در وجود بعدی اثر می‌گذارد اما يك موجودی با همه‌ی خصوصیات موجود است متعلق طلب فی نفس الامر موجود است صلاة. بعد شارع آمده طلب را آورده اینجا دقت کنید اصلاً هم روی مبنای اینکه ما قدرت را از راه عقل بفهمیم و هم قدرت را از راه خطاب بفهمیم، فرقی نمی‌کند. ایشان می‌گوید اعتبار قدرت، آنجا که اصلاً تکلیف نباشد عقل هم نمی‌گوید قدرت معتبر است. «اعتبار قدرت لا محاله فی مرحلة عروض الطلب» است چه راهش را عقل و چه خطاب بدانیم. پس قبل عروض الطلب این متعلق را این قدرت نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد. برای

اینکه يلزم تأثير اللاحق في السابق و تأثير اللاحق في السابق محال است.

باز این عبارت را می‌خوانم «و بالجمله المادة التي يعرض عليه الطلب» آن ماده یعنی آن متعلق که طلب عارض آن می‌شود «و إن كانت مقيدةً بالقدرة عليها» مقید به قدرت است منتهی قدرتی که حال عروض الطلب است. «حال عروضه» یعنی عروض الطلب، «الا أن اطلاقها في مرتبة سابقة عليه» اینکه می‌گوئیم این متعلق قبل از عروض طلب مطلق است «يكشف عن عدم دخل القدرة» از این قدرتی که از این به عروض طلب به دست می‌آوریم دخالت در ملاک ندارد. «و يكشف أيضاً عن كون ذات العمل هو معروض بالطلب» کشف از این می‌کند که ذات متعلق معروض بالطلب است، «واجد للملاك التام» همه ملاک تام را دارد «و إلا لكان على المولى تقييده في تلك المرتبة» یعنی باید مولى متعلق از روی قدرت را معروض برای طلب قرار می‌داد نه ذات متعلق را.

نائینی در این جواب فرمود دو فرض بیشتر نداریم یا در لسان دلیل، متعلق مقید به قدرت است که قدرت شرعی است. مثل مثال آیه حج و آیه وضو. اگر در ذات فی لسان این مقید به قدرت نیست معلوم می‌شود مولى متعلق را مطلقاً تصویر کرده. متعلق را واجد ملاک می‌داند مع قطع النظر عن القدرة و الا می‌گفت این ماده و متعلق - ماده و متعلق هم یکی است - «إذا كانت عن قدرة يجب»، بعد خطاب را می‌آورد. چون این قید را نیاورده ما کشف از این می‌کنیم که ذات عمل معروض طلب است، ذات عمل تمام ملاک را دارد.

بعد می‌فرماید «فمن الاطلاق في الاثبات» حالا که می‌بینیم متعلق را مقید به قدرت نکرده، فرمود صلّ، کتب علیکم الصیام، قیدی به عنوان قدرت نیاورده در مقام اثبات مطلق است «يستكشف عدم التقييد في مقام الثبوت». بعد نتیجه می‌گیرند «فظهر أن اقتضاء الطلب لإعتبار القدرة في متعلقه» اینکه طلب روی مبنای نائینی اقتضا می‌کند قدرت بر متعلق را، «يستحيل أن يكون بياناً و مقيداً للاطلاق في مرتبة سابقة عليه» این محال است که بیان باشد برای متعلق که متعلق در مرحله‌ی سابقه‌ی بر خطاب است.

باز این را عرض می‌کنم؛ يستحيل خطاب، طلب، بیان باشد برای اعتبار قدرت در متعلق. درست نقطه‌ی مقابل حرف مستشکل. مستشکل می‌گفت خطاب، طلب، بیان برای متعلق. مستشکل می‌گفت خطاب و طلب خودش بیان و تقييد للمتعلق، ایشان می‌فرماید خطاب محال است که بخواهد بیان یا تقييد برای متعلق باشد.

بعد می‌فرماید با این بیان، سه اشکالی که در فوائد بود و اینجا هم ذکر کردند که بگوئیم با اصالة الاطلاق این اصلاً اطلاقی وجود ندارد از اول مقید به قدرت است! یا صلاحیت دارد، هیچ کدام از اینها اینجا مطرح نمی‌شود. خطاب نه صلاحیت تقييد متعلق دارد، خطاب نه خودش قرینه است بالفعل بر اینکه متعلق مقید است و نه صلاحیت برای تقييد دارد. محال است که ما از خطاب قید دخالت قدرت شرعیه در ملاک را اثبات کنیم^[2].

اشکال و جواب دوم

در این قلت دوم مستشکل می‌گوید در جواب از اشکال اول خواستید بفرمائید اطلاق متعلق، کشف از این می‌کند که قدرت در ملاک دخالت ندارد. بعد اشکالی که در فوائد بود اینجا به عنوان اشکال دوم مطرح می‌کند. در اجود خوب تفکیک شده. مستشکل می‌گوید این اطلاق در صورتی شما را به این نتیجه می‌رساند که متکلم در مقام بیان من حيث الملاک هم باشد، در حالی که چه بسا متکلم اصلاً از این جهت غافل است و هیچ توجهی ندارد. شما از کجا استفاده می‌کنید که متکلم در مقام بیان این است که این متعلق دارای ملاک است. تقریباً همان مطلبی که در فوائد الاصول بود که إن للاطلاق بجهتين که ذکر کردیم آنجا به این بیان در اینجا مستشکل ذکر می‌کند.

نائینی همان جواب را می‌دهد منتهی باز به نظرم يك مقداری تعبیراتش فرق دارد. ایشان می‌فرماید اگر اطلاق برای کشف مراد باشد نیاز داریم اثبات کنیم متکلم در مقام بیان است. اگر اطلاق طریق برای کشف مراد باشد ما نیاز داریم که احراز کنیم متکلم در مقام بیان است. اما اگر از اطلاق بخواهیم کشف وجود ملاک کنیم به عنوان يك کشفِ اِنّی، یعنی از راه معلول به علت پی ببریم. می‌فرمایند لا يتوقف اینجا بر اینکه مولی در مقام بیان باشد، اصلاً لا يتوقف که مولی توجه به او داشته باشد.

من يك عبارت ساده عرض کنم باز عبارات ایشان را توضیح بدهم. اگر کسی گفت «وجدت الحرارة» این مثال را در منتقی الاصول زدند. آیا متکلمی که می‌گوید وجدت الحرارة، حراره معلول آتش است، ما می‌گوئیم پس این آدم آتش را دیده که می‌گوید وجدت الحرارة. آیا لازم است که متکلم به آتش هم توجه داشته باشد؟ نه، لزومی ندارد. اگر غافل از آن هم باشد ولی ما از کلمه‌ی حرارت کشف اِنّی می‌کنیم علت را، از معلول به علت پی می‌بریم می‌گوئیم این آدم در حقیقت آتش دیده.

اینجا هم نائینی می‌گوید مسئله همینطور است، یعنی ما از راه اطلاق کشف می‌کنیم که ملاک در این فعل موجود است ولو خود متکلم اصلاً غافل باشد از اینکه ملاکی هست یا نیست؟ بعد می‌گویند این اطلاق دیگر متوقف بر اینکه متکلم در مقام بیان باشد نیست اگر غافل هم باشد می‌فرماید «فهو لا يتوقف على كون المولى ملتفتاً إليه فضلاً عن كونه في مقام بيانه و ما نحن فيه من هذا القبيل» ما نحن فيه اینطوری است.

توضیح می‌دهند می‌فرمایند «إنا إذا فرضنا أنما تعلق به طلب المولى في ظاهر كلامه هو الفعل المطلق قبل تعلق الطلب به». اگر فرض کردیم قبل از طلب آنچه به مولی تصور کرده متعلق مطلق است «و المفروض أن تعلق الطلب» از این طرف مولی آمده این متعلق را طلب کرده، طبق قاعده‌ی احکام تابع مصالح است کشف از این می‌کنیم که متعلق ملاک دارد «فیکشف ذلك أن الواجب للملاك هو مطلق الفعل دون المقدور منه». از يك طرف مولی به صورت مطلق تصور کرده و حکم را روی او آورده و حکم کشف از وجود ملاک می‌کند. نتیجه می‌گیریم که متعلق به صورت مطلق دارای ملاک است چه قدرت بر او باشد و چه قدرت نباشد. «و هذا الكشف عقلي لا يدور مدار كون الملاك في مقام بيانه» همان مطالبی که در فوائد هم ذکر شد. منتهی اینجا با این تعبیر کشف معلول از علت که اینها در فوائد نبود^[3].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ این بحث مهمی است و می‌تواند موضوع برای يك رساله شود. تقسیم قدرت به شرعی و عقلی درست است یا نه؟ دلیل اعتبار قدرت در تکالیف چیست؟ مخصوصاً با این نظر جدیدی که متأخرین دارند که قدرت را شرط برای فعلیت تکلیف نمی‌دانند و شرط برای تنجز می‌دانند. خصوصاً با این نظریه‌ای که امام (رضوان الله تعالی علیه) دارد که طبق نظریه‌ی امام نه قدرت و نه عقل، نه علم، هیچ يك از اینها عنوان شرط تکلیف را ندارد. روی آن خطابات قانونیه حتی آدم عاجز هم مکلف است و تکلیف شامل حال او هم می‌شود. عرض می‌کنم خود این يك رساله‌ای می‌شود و اگر بحث را دنبال بفرمائید و فروعاتی در علم اصول دارد. آیا جامع بین مقدور و غیر مقدور، مقدور است یا نه؟ این خودش يك بحث خیلی خوبی است در علم اصول و در فقه هم ثمرات دارد.

[2] □ أجدو التقريرات، ج 1، ص: 265: فيمكن ان يقال حينئذ أن إطلاق متعلقه شرعاً يكشف عن كونه ذا ملاك مطلقاً في حال القدرة و عدمها نظير اشتراط التكليف بكون متعلقه محل الابتلاء فانه لا يكشف عن عدم كونه ذا ملاك حال خروجه عن الابتلاء غاية الأمر انه لا يحسن تعلق التكليف به في غير حال الابتلاء و هو لا يستلزم عدم كونه واجداً للملاك في هذا الحال فإطلاق المتعلق في كلا المقامين يكون كاشفاً عن تمامية الملاك في المتعلق مطلقاً و ان كان تعلق التكليف به مشروطاً عقلاً بكونه مقدوراً و محلاً للابتلاء...

[3] أجدد التقريرات، ج1، ص: 267: و اما ما ذكر أخيراً من ان عدم التقيد فى المقام لا يكشف عن عدم دخل القدرة فى الملاك واقعا لعدم لزوم نقض الغرض من عدم البيان على تقدير دخلها فيه واقعا فمجرد احتمال دخلها فيه يكفى فى عدم صحة العبادة. ففيه أولا ان هذا لو تم فانما هو فيما إذا كان الشك فى اعتبار القدرة التكوينية فى الملاك لاستحالة صدور غير المقدور فلا يلزم من عدم البيان نقض الغرض أصلا و اما إذا كان الشك فى كون القدرة و لو كانت شرعية دخيلة فى الملاك كما هو المفروض فى المقام فيلزم نقض الغرض من عدم التقيد لا محالة فان المكلف يمكنه ان يأتي بفرد الواجب الموسع عند مزاحمته للواجب المضيق تمسكا بالإطلاق فيلزم نقض الغرض على تقدير عدم كونه واجدا للملاك واقعا...